

افراد این نمایش بین ۱۲ تا ۱۵ نفر هستند. اجرای آن نیاز به لباس و گریم خوبی دارد. اگر بصورت عروسی هم اجرا شود نتیجه بسیار عالی خواهد بود. شعرها باید با آهنگ شاد و ریتم هماهنگ خوانده شود. نمایشنامه برای اجرای خوب نیازمند صدای تمبک است که بتواند در خواندن نقش های بین بازیگران ریتم هماهنگ ایجاد کند. نمایشنامه نیاز به یک راوی قصه دارد. حال و هوای نمایشنامه روستایی است. حسنی روی تخته سنگی نشسته است دست و پایش گلی و کفش هایش سیاه شده است. آنها را به گوشه ای پرت کرده و از هر طرف قورباغه ها و گنجشک ها و کلاغ مشغول تماشای او هستند. حسنی در حالی که با آستینش دماغش را پاک می کند با دست سیاهش سر و موهای ژولیده اش را می خاراند.

راوی با اشاره دست به حسنی اشعار زیر را می خواند :

یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچکس نبود. توی دهی باصفا. حسنی بودش چه تنها.

حسنی ما بود هَپلی. دست و پاهش همش گلی. ناخوناش دراز بود و بی ریخت. از لا به لاش میکروب می ریخت. موهای بلند. صورتش کثیف. بوی تنش پیف و پیف و پیف. هیچکس باهاش جور نمی شد. از رختخواب دور نمی شد.

مامانش می گفت با غصه (با حرکات دست و بالا پایین آوردن جارو و اشاره به حسنی):

حسنی پاشو. تنبلی بسه. قند و عسلم زود برو حموم. تموم کارات بد و نا تموم.

ناخوناتو کوتاه بکن. سرتو برو اصلاح بکن. مامان بشه به قربونت. میکروب رو دور کن از جونت.

حسنی در گوشه ای از صحنه در رختخواب خود با موهای ژولیده خوابیده است در حالی که ساعت بالای سرش ساعت ۱۰ صبح را نشان می دهد. و مادرش با چادر گلداری که به کمرش بسته است در سمت دیگر مشغول جارو کردن است.

راوی: یه روز که لنگ ظهر بود. حسنی تو خواب خوش بود. گربه کنار حوض آب. گلدون رو انداخت و شکست. بچه رو از خوابش پروند. تو رختخوابش نشوند. با موهای ژولیده. هیچوقت شونه ندیده. دست و روشو نشسته. صبحونه اش رو نخورده. بیرون اومد از خونه شون. افتاد به راه تو کوچه شون.

هیچکس باهاش جور نمی شد. از بی خوابی دور نمی شد. یه سم طلای نازنین. نشسته بود روی زمین.

(الاغ روی زمین نشسته و دمش را در هوا تکان می دهد و سوت می زند). حسنی بی حال و شل و ول راه می رود که چشمش به الاغ می افتد جلو می رود و می گوید: آهای الاغ نازنین. با افسار و خورجین و زین.

امروز چی بارت می کنی؟ منو سوارت می کنی؟

الاغ به طرف صدا بر می گردد و حسنی را می بیند و صورتش را به سمت دیگری بر می گرداند و می گوید: نه نمی شه. نه نمی شه.

حسنی با تعجب می پرسد: چرا نمی شه؟ چرا نمی شه؟

الاغ با حالت رضایت و حق به جانبی می گوید:

آخه کثیفی. خیلی کثیفی. چه کار کنم. نمی خوام تو رو سوار کنم. من دوست دارم تمیز باشم. پیش همه عزیز باشم. مگس کنارم نباشه. آشغال سوارم نباشه. اما تو چی؟ موهات بلند. صورتت کثیف. بوی تنت. پیف و پیف و پیف. راوی: از پیش اون اومد به ور. نگاهی کرد به دور و بر. هیچکس باهاش جور نمی شد. از تنهایی دور نمی شد. به گربه ی سفید قشنگ. رفت رو دیوار مثل پلنگ. میو میو می کرد ملنگ. ملوس بود و خیلی زرنگ. گفت حسنی پیش خودش: این واسه ی بازی خوبه. (حسنی به طرف دیوار رفته و رو به گربه می گوید:) آهای پیشی چه نازی. میای بریم به بازی.

گربه ناز و نمکی. کرد به نگاهی چپکی (با اخم و ناز می گوید:) نه که نمیام. میو میو. من که نمیام. حسنی با تعجب و دست در دهان می پرسد: چرا نمیای؟ چرا نمیای؟

گربه با ناز جواب می دهد: مامان میگه نیام باهات. چونکه کثیفه دست و پات. منو ببین تمیزم. پیش همه عزیزم شونه به موهام می زنم. خیلی تمیزه بدنم. همیشه مسواک می زنم. خیلی تمیزه دهنم. تنم اما تو چی؟ موهات بلند. صورتت کثیف. بوی تنت. پیف و پیف و پیف.

راوی: دوباره راه افتاد حسنی. رسید کنار چمنی. یک سگ شاد و مهربون. دستاشو هی می زد زبون. گفت حسنی پیش خودش: این واسه ی بازی خوبه. (حسنی به طرف سگ رفته و رو به او می گوید:) آ سگ میای بازی کنون. با هم بریم پیش چوپون.

سگ به طرف صدا بر می گردد و با دیدن قیافه حسن اخم می کند و می گوید: نه نمیام نه نمیام. حسنی با تعجب می پرسد: چرا نمیای؟ چرا نمیای؟

سگ با واق و واق کردن می گوید: اگه پیام کثیف میشه سر و بدنم. بی فایده می شه تازه از حموم اومدم. حسنی دوباره می گوید: میخوای بیارم استخون. لیس بزنی تو با زبون.

سگ با بی میلی جواب می دهد: نه نمی خوام. نه نمی خوام.

حسنی باز هم با تعجب می پرسد: چرا نمی خوای؟ چرا نمی خوای؟

سگ با واق و واق کردن می گوید: اگه بخورم لیس بزنی. میکروب میره توی تنم.

راوی: باز حسنی تو کوچه ها. افتاد به راه سر به هوا. هیچکس باهاش جور نمی شد. از تنهایی دور نمی شد. جوجه ی ناز مش رضا. تو کوچه دنبال غذا. جیک جیک می کرد یواش یواش. حسنی اومد دوست شه باهاش. حسنی با لبخند رو کرد به جوجه و گفت: جوجه ی زرد نوک طلا. میای با من بازی حالا.

راوی: یهو اومد آ مش رضا. گفت به حسن:

مش رضا با عصبانیت و در حالی که دماغش را گرفته است می گوید ای ناقلا. برو خونتون همین حالا. جوجم اگر چه ریزه. ولی خیلی تمیزه. اما تو چی؟ موهات بلند. صورتت کثیف. بوی تنت. پیف و پیف و پیف.

راوی: باز حسنی دل نگرون. می رفت جلو ناله کنون. کلاغ می گفت با قار و قار. حسنی اومد فرار فرار. کلاغ روی شاخه یا سنگی نشسته و وقتی حسن را می بیند می گوید: قار. قار. قار و قار و قار. حسنی اومد. فرار. فرار. قار. قار. فرار فرار..... و همین طور ادامه می دهد.

راوی: حسنی تا این حرف رو شنید. سنگی به دست گرفت دوید.

حسنى تا اين حرفها را مى شنود . سنگى به دست گرفته و به طرف كلاغ مى دود. و به كلاغ مى گويد :
آخه واسه چى با من لجى ؟ نكن با من دهن كجى . سنگ رو بين تو دسته . كارش بالو شكسته .
كلاغ با قيافه حق به جانبى گفت : خبر چينى كار منه . حرفه و گفتار منه. هر بچه اى تميزه . مودب و نظيفه .
يه نگاه به دور و بر بكن . چشمتو يه كم بازش بكن . هر كى ديدى تميزه . پيش همه عزيزه .
خوشحال و مهربونه . دنبال هم زبونه . هم پاكه هم عزيزه . شادابه گر چه ريزه .
اما تو چى ؟ موهات بلند . صورتت كثيف . بوى تنت . پيف و پيف و پيف .
راوى : حسنى تنها و حيرون . رفت تا رسيد به ميدون . على و قلى . تقى و رضا . بازى گرگم به هوا.
حسنى (با نااميدى) رو به دوستانش كرده و مى گويد : بچه ها مياين بازى كنيم .
بچه ها (همه با هم جلوى دماغشان را مى گيرند و با هم يك صدا) به حسنى مى گويند : نه نمايم . نه نمايم .
حسنى (با نااميدى و بغض گرفته و چشم اشك آلود) مى پرسد : چرا نمياين . چرا نمياين ؟
دوستانش مى گويند :
تقى: آخه حسنى بسه بابا .
على: برو به حموم تو رو به خدا.
قلى : حموم كنى تميز مى شى .
رضا: پيش همه عزيز مى شى.
و سپس همه با هم رو به حسن مى گويند : ما همه مون تميزيم . پيش همه عزيزيم .
ما همگى حموم مى ريم . تميز و پاكيزه مى شيم . هميشه بوى خوش مى ديم . پيش همه عزيز مى شيم
اما تو چى ؟ موهات بلند . صورتت كثيف . بوى تنت . پيف و پيف و پيف .
راوى : حسنى دويد پيش باباش . اشك ميومد از تو چشماش .
حسنى به طرف پدرش مى رود و گريه كنان و با التماس به او مى گويد :
بابا جون منو مى برى حموم ؟ تا غصه هام بشن تموم ؟ ميكرومامو دور بريزم . همه ببينن من تميزم .
پدرش (در حالى كه اشك هاى او را پاك مى كند) مى گويد : آره بابا جون ميام باهات . الهى من بشم فدات .
حسنى و پدرش به حمام مى روند . مدتى بعد با سر و وضع تميز و آراسته از حمام بيرون آمده و وارد صحنه مى شوند.
مادر حسنى هم در كنارشان ايستاده و فقط به حسنى نگاه مى كند و با لبخند مى گويد ماشالا . قربونت بشم ايشالا.
كم كم مادر بزرگ با ظرف اسپند و كد خدا عصا زنان به همراه مش رضا و دوستان حسنى و ساير حيوانات نمايش
هم در وسط صحنه حاضر شده و دور حسنى جمع مى شوند .
راوى ادامه مى دهد : رفتن حموم پدر و پسر . اون پسر كاكل به سر . حسنى شده شاخه ي ياس . همونى كه مامان
مى خواست . مامان همش نگاهش مى كرد . از ته دل دعاش مى كرد . مامان بزرگ محمود . اسپند براش مى كرد دود .
كد خدا مى گفت : ماشالا زنده باشى ايشالا . بچه ها مى گفتن با هوار . نمره ي حسن هزار هزار . حيوونا اونجا رسيدن .
براش يه هورا كشيدن . آره بچه ها حسنى ما تميز شده . واسه ي همه عزيز شده .
راوى : بالا رفتيم آسمون پايين اومديم زمين بود قصه ي ما همين بود .

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.